

آسیب شناسی نظام تربیتی خانقاهی صوفیه*

دکتر مریم شهبانزاده^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

یکی از مباحث مهم زندگی اجتماعی صوفیه در قرن ششم، آداب مریدی و مرادی و به طریق اولی اعتقاد به ولایت پیران است. «مرید» یا سالک نوپا «مراد» یا شیخی را در خانقاه برای تعلیم و طی طریق می‌یافت تا با تلمذ نزد اوراهای وصول به حقیقت الهی را دریابد. این نظام تربیتی علیرغم دست‌نخورده‌های کمال یافته‌ای که به جامعه بشری عرضه کرده است، در بسترهای اجتماعی گوناگون و دوره‌های مختلف، با فاصله گرفتن از اهداف صوفیان راستین، انحراف و کژروی‌هایی را نیز شاهد بوده است.

این تحقیق، به آسیب شناسی آن دسته از شیوه‌های تربیتی صوفیه که منجر به فاصله گرفتن برخی صوفیان متأخر از مشی و مرام صوفیان متقدم گشت، می‌پردازد. محدوده مورد مطالعه، مجموعه اقوال مشایخ، مندرج در متون معتبرمثنوی و منظوم صوفیه از قدیمترین ایام است. فرضیه تحقیق مبتنی بر آن است که هرچند صوفیان در قرون اولیه با خلوص به وادی عرفان و تصوف گام نهاده بودند، ولی وجود مؤلفه‌هایی در سنت عرفانی صوفیه که نظام تربیتی بسته رابطه مرید و مراد را تعیین می‌کرد، موجب شد که صوفیان از مسیر اصلی فاصله گیرند. در حقیقت، نظام تربیتی صوفیان هسته اولیه انحراف را در بطن خود داشت. زیرا با سرسپاری مرید به تعالیم مراد، وی در نظامی استبدادی و بی‌چون و چرایی قرار می‌گرفته که کرامت انسانی او به فراموشی سپرده می‌شده و اختیار اعمال و آزادی اراده از وی سلب می‌گردیده است. چنین شیوه‌ای با اصول اساسی اسلام مبیانت دارد.

واژگان کلیدی: مرید، مراد، صوفی نمایان، آسیب شناسی، خانقاه، نظام آموزشی صوفیه.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۹/۳۰

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۱۱/۲۵

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده: shabanzadeh_m@yahoo.com

مقدمه

صوفیان، نواندیشانی بودند که به پشتوانه عرفان و جهان‌بینی خاص خود عقاید و رفتاری مغایر با دیگران داشته‌اند. بنابراین در جوامع اسلامی همواره در معرض نقد بوده‌اند. لبه تیز حملات به صوفیان از دو جانب بوده است. عقیده و رسم. عالمان دینی معمولاً به اصول و بنیادهای فکری صوفیان انتقاد کرده‌اند بخصوص مسأله تفضیل ولایت بر نبوت (بن مایه نظریه حکیم ترمذی)، مفهوم فنا و بقا (تفکر ابو سعید خراز و بایزید بسطامی)، وحدت شهود (نظریه حلاج)، بعدها هنگام شکل‌گیری عرفان فلسفی، اندیشه وحدت وجود ابن عربی و... «در تهاجم به صوفیان و بدنام کردن آنان نقش علمای دین را که سخت مؤثر واقع شد، نمی‌توان نادیده گرفت. سید مرتضی بن داعی، حلاج را ساحر و شبلی و بایزید را کافر و اندیشه آنان را از مقوله کفر می‌داند» (عقدایی، ۱۳۸۸، ص ۵۲). ابن جوزی نیز بر سراج و ابوطالب مکی و سلمی و قشیری و غزالی می‌تازد و آنان را درآمیخته حق و باطل، پریشانگوی و محدث دروغگو می‌خواند (ابن جوزی، ۱۳۶۸، صص ۱۳۸-۱۳۶). ابن جوزی به نقل از احمد حنبل، همنشینی با حارث محاسبی را جایز نمی‌داند (همان، صص ۱۳۹-۱۳۸).

اما انتقاد بر رسم صوفیان که موضوع این مقاله هم هست، همواره وجود داشته است. رفتار خلاف عرف و افراطی آنان در پوشش، امساک درخوراک، ریاضت، ترک تأهل، گوشه نشینی، عدم اشتغال و... و صد البته شطحیات آنان که در سخنان خلاف عرف آنان نمود می‌یافت، انتقادهای فراوان را بر می‌انگیخت. افراط و تفریط در این امور با «تعادل» و «امت وسط» که سفارش پیامبر (ص) اسلام است، منافات دارد.

محور حملات به صوفیان، متوجه رفتار مشایخ صوفیه نیز هست. عرفا همواره از مشایخ ریاکار روزگار خود گلایه کرده و از آنها که با حب جاه و بی‌دانشی و بی‌تجربگی با مرید پروری گروهی را به دور خود جمع آورده و از حقیقت دین دور ساخته‌اند، شکایت کرده‌اند، این گلایه‌ها در اشعار سنایی و مولوی، حافظ و... نیز انعکاس یافته است.

به تسبیح و به ذکر چند وردک مکن شیخی دروغی بر مریدان
(مولوی، ۱۳۵۵، غ ۱۳۱۹)

ما را به رندی افسانه کردند پیران جاهل، شیخان گمراه
(حافظ، ۱۳۷۹، ص ۴۱۸)

دست پرورده‌های این صوفی نمایان گروهی نادان، ظاهربین، ریاکار، بی اعتنا به شرع و... بوده است. سراج (متوفی ۳۸۷ق) در اللمع آنان را «مترسمین به تصوف» خوانده است (سراج، ۱۹۱۴م، ص ۴۰۹) و هجویری (متوفی ۴۷۰ق) متصوف و مستصوف (هجویری، ۱۳۸۳، ص ۴۹). نشأت گرفتن فرقه‌هایی چون ملامتیه و قلندریه نمونه‌هایی بارز از تمایل صوفیان برای تشکیل گروه‌هایی با هنجارهایی مغایر با رسوم جامعه است.

نقد صوفیان پیشینه‌ای دراز دارد. «ظاهراً اولین کتابی که بر ضد صوفیه در قرن چهارم نوشته شده کتاب «التنبیه الرد علی الهواء والبدع» اثر ابوالحسین ملطی (متوفی ۳۷۷ق) است» (یوسف پور و عروج نیا، ۱۳۸۲، ص ۴۵۲). ابن جوزی (متوفی ۵۹۷ق) در کتاب تلبیس ابلیس به انکار رفتار صوفیان پرداخته و کمین گاه‌های شیطان را در زندگی و افکار و رفتار صوفیان نشان داده است. او، علی رغم احترام به برخی مشایخ اولیّه، اشتباهات آنان را در کتابش گزارش کرده است. برخی از راه‌هایی که به نظر ابن جوزی کمینگاه‌های شیطان در زندگی صوفیان است، به این شرح است: طهارت، نماز مسکن، لباس، خوردن و نوشیدن، سماع و رقص و وجد، مصاحبت با جوانان و نظر به ساده رویان، ادعای توکل و ترک اموال، رها کردن کسب و کار، ترک دارو و درمان، انزوا و ترک نماز جمعه و جماعت، خشوع نمایی و حیل آرای، ترک تأهل و فرزند، تنها و بی زاد به سفر رفتن به بهانه توکل، انجام کارهای خلاف شرع و عقل، و... (ابن جوزی، ۱۳۶۸، صص ۱۵۸-۱۲۸). بی شک این رفتارها در آغاز شکل‌گیری صوفیه از ایشان سر نزده است و یا دست کم بسیار ناچیز و غیر قابل اعتنا بوده است ولی بعدها آن ظاهر و رفتار به عنوان شاخصه‌های زندگی صوفیانه تلقی گردید.

نقد صوفی تا روزگار ما نیز کشیده شده است. کتاب‌ها و مقالات و سخنرانی‌های متعدد در این زمینه موجود است. کتاب «نقد صوفی» از محمد کاظم یوسف‌پور، مقالات «نظام خانقاه در قرن پنجم به روایت ابن قسیرانی» محمدرضا شفیعی کدکنی، «نقد اجتماعی و آسیب شناسی تصوف در بوستان سعدی» تورج عقداپی، «نقد حافظ» حافظ حاتمی و... نمونه‌هایی از این بررسی‌هاست و هرکدام بُعدی از ابعاد و محدوده‌های از اقوال منتقدان را بررسی کرده‌اند که با ارزش است. همه این پژوهش‌ها کژروی‌های صوفیه و انحراف از معیارهای اساسی را چه در رسم و چه در اعتقاد گوشزد کرده‌اند، ولی به ریشه‌یابی آن از جنبه نظام تربیتی کمتر پرداخته‌اند.

آنچه می‌تواند نوآوری پژوهش حاضر محسوب گردد، بررسی بن‌مایه تربیتی انحراف است. به اعتقاد نگارنده، نظام تربیتی صوفیه نطفه این کژروی را از ابتدا در بطن خود می‌پرورانده است و انحراف، در بستر زمان هر جا که مجال بروزیافت، خود را نمایاند. معیار ارزشیابی این تحقیق اصول اسلامی و انسانی است. به اعتقاد نگارنده نظام شیخوخیت و روش‌های تربیتی که صوفیان متقدم برای آموزش مرید اعمال می‌کردند، بر اصول و روش‌هایی استوار بود که بعدها زمینه‌سوء استفاده صوفی نمایان و مشایخ دروغین و مریدپرور و ایجاد مریدان ریاکار را بخصوص در خانقاه‌ها فراهم آورد. به همین دلیل نیز محدوده تحقیق، اقوال و افکار و رفتار صوفیان اولیه در زمینه تعلیم و تربیت، مندرج در متون معتبر صوفیان، در نظر گرفته شده است.

روشن شدن مفهوم شیخوخیت و شناخت مبانی فکری رابطه مرید و مراد، ارتباط تنگاتنگی با مفهوم ولایت و انسان کامل دارد. ولی از آنجا که در محدوده فرضیه این تحقیق که ریشه‌یابی انحرافات صوفیان متأخر از طریق بررسی اقوال و رفتار صوفیان متقدم است، نمی‌گنجد، از ورود به این مبحث پرهیز می‌کنیم. زیرا در آن روزگار هنوز این مباحث به صورت جدی، آنچنان که از قرن ششم به بعد با گسترش دامنه عرفان فلسفی و تفکرات ابن عربی و پیروانش و بحث انسان کامل نسفی و جیلی و ادغام فلسفه و عرفان ملاصدرا و حیدر آملی و... مطرح گشت، مطرح نشده بود.

مبانی نظری روش‌های تربیتی صوفیه

سامان‌گیری نظام ولایی صوفیان و ایجاد رابطه مرید و مراد، مستلزم پذیرش و تعمیم چند مفهوم اصولی نزد صوفیان بود؛ از اینرو قبل از طرح مسأله مرید و مراد لازم است مفهوم مختصر چند اصطلاح صوفیه که می‌تواند بستر شکل‌گیری انحرافات را فراهم کند، روشن گردد. اصطلاحاتی چون حال، وقت، زهد، عشق، پیر، و... جستجوی حال از هر طریق نامشروع، اسقاط تکلیف، گریز از مسؤولیت‌های اجتماعی، بی‌اعتنایی به کسب علم به بهانه ابن‌الوقتی و زهد، تسلیم بی‌قید و شرط به پیر و ولایت مطلق او، تعمیم مفهوم عشق الهی به شاهدبازی و نظر‌بازی و... نتیجه کژفهمی از اصول متعالی یادشده است. این مؤلفه‌ها پتانسیل ذاتی برای انحراف را نزد صوفیان فراهم آورده بود.

«حال»، نزد صوفیه، واردی الهی است که خداوند بر صوفی اعطا می‌کند- برخلاف مقام که اکتسابی است و با مجاهده صوفی حاصل می‌آید، از اینرو گاه صوفی برای دستیابی به حال، این موهبت الهی، ممکن بود به هر کاری دست یازد. نزد صوفیان اولیّه مراقبه، ذکر، روزه و... برای تصفیّه باطن و لیاقت دریافت حال صورت می‌پذیرفته است، ولی بعدها ممکن بود از سماع، بنگ و هرچه بتواند خود صوفی را از او واستاند، بهره گرفته شد.

«وقت»، نزد صوفیان، به منزله استفاده از فرصت‌هاست. هجویری وقت را رعایت حال تعریف کرده (هجویری، ۱۳۸۳، ص ۱۷۱) و این که «بنده بدان از ماضی و مستقبل فارغ شود» (همان، ص ۵۴۲). معمولاً در ظرف وقت موهبت حال عطا می‌گردد. صوفیان در وقت مترصد دریافت الهامات غیبی بوده‌اند. وقت نیز چون حال اکتسابی نیست. قشیری التزام به وقت را اینگونه نشان داده است: «به وقت آن خواهند که در پیش ایشان آید از تصرف حق در ایشان (قشیری، ۱۳۸۵، ص ۸۹). صوفیان با بهانه اغتنام فرصت و کسب موهبات وقت می‌توانسته‌اند خود را ملتزم به انجام یا عدم انجام برخی امور نشان دهند.

نزد صوفیه، «زهد» اصلی اساسی است. صوفیان از دامن زهد برخاسته‌اند. بی‌اعتنایی

به دنیا و قناعت به داشته‌ها و مبادرت به عبادات و پرهیز، مشی دائمی آنان بوده است. ولی زهد بهانه به دست کژاندیشان و فرصت طلبان نیز داده است تا با آن از مسئولیت‌های اجتماعی، کار و کسب، تأهل و انجام وظایف مربوط به آن سرباز زنند.

«عشق» و محبت نزد صوفیان امری والا است. آنان با تأویل آیه «فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه» (سوره مائده، ۵۴) و حدیث قدسی «كنت کنزاً مخفياً...م (نجم رازی، ۱۳۷۱، ص ۱۲۲) رابطه عاشقانه خود و خدا را تعریف می‌کرده‌اند. بی‌تردید نزد صوفیان اولیّه‌ای چون رابعه، حلّاج، احمد غزالی و بعدها روزبهان بقلی مفهوم عشق فراتر از عشق زمینی بوده است. ولی با تعمیم این مفهوم نزد برخی جمال پرستان این عشق، رنگ زمینی به خود گرفته و مصادیق زنانه و حتی مردانه یافت. انتقاد بسیاری از منتقدان برفساد اخلاقی صوفیان، همنشینی با ساده رویان بوده است. حتی خود مشایخ صوفیه نیز به این مسأله در زندگی صوفیان اشاره کرده‌اند و همدیگر را از این رخنه هشدار داده‌اند (قشیری، ۱۳۸۵، ص ۷۴۱).

مهمترین مفهومی که نظام تربیتی صوفیه را سامان می‌دهد، «پیر» است که با اعمال ولایت به تربیت شاگرد می‌پردازد. مریدان پاکباز برای دستیابی به مقامات عرفانی، حال و الهامات غیبی، عشق و شور و جذبه الهی و... زمام اختیار خود را به دست پیر می‌سپردند و همه فرمان‌های او را به گوش جان پذیرا بودند. در این رهگذر چه بسا خودشیفتگان می‌توانسته‌اند با مدّعیات کذب، ساده اندیشان را فریب دهند و مریدپروری نمایند. گاه طفیلان فرصت طلب نیز خود را سالک و صوفی شمرده، با افکندن خود در جمع سالکان راستین از اعتبار معنوی این نام نزد مردم بهره برداری می‌کردند.

مفهوم ولایت پیر را به طور مبسوط در شرح دو اصطلاح مرید و مراد ذکر خواهیم کرد. تعمیم مسأله ولایت در همه امور فردی و اجتماعی مرید و سرسپاری بی قید و شرط او به تعالیم مراد برای پالایش روحش با اصول انسانی و اسلامی سازگار نیست و نطفه انحراف از همین جا شکل می‌گیرد. «اصل تبعیت از مشایخ که خاستگاهش نظریه

ولایت بود، انحرافات را در تصوف ایجاد کرد. چون بودند مشایخ دروغینی که با سوء استفاده از ناآگاهی سالکان، گوهر ارزشمند وجود آنان را در لبه پرتگاه هلاک قرار می دادند. علت این انحراف نیز نبودن معیار و روشی تجربی برای نقد پیر و مراد است» (شیخ الاسلامی و نظری، ۱۳۸۸، ص ۲۹).

مرید و مراد

طرح مبحث مرید و مراد در آثار صوفیه بی سابقه نیست. خراز (متوفی ۲۸۶ق) در شمار اولین کسانی است که به مرید و مراد توجه کرده است. وی در کتاب "الصّدق" خود هدف از تألیف کتاب را تربیت مریدان ذکر کرده است (خراز، بی تا، ص ۲). ابونصر سراج در اللمع رابطه شیخ با شاگردان را مطرح کرده است و باب‌هایی از کتاب را به این مسأله اختصاص داده است (سراج، ۱۳۸۲، صص ۲۴۱-۲۴۰). وی با پرداختن به آداب و عادات و اوصاف صوفیان، بخشی از کتابش را به ذکر چگونگی رفتار فقرا با هم در سفر و حضر اختصاص داده است. همت او آن است تا رفتار مشایخ و لزوم وجود آنان را در میان صوفیه را با مستندات قرآن و سنت منطبق سازد ولی به طور مشخص از لزوم پیروی از مشایخ نام نمی برد. او در بخشی از کتابش به طور مختصر آداب مرید و مبتدی را ذکر کرده است. ابوطالب مکی (متوفی ۳۸۳ق) نیز در قوت القلوب به آداب مریدی و مرادی و وظایف این دو در قبال یکدیگر توجه نشان داده است (مکی، ۱۳۱۰ق، ج ۱، ص ۹۵). به اعتقاد ابوطالب مکی باید هفت ویژگی در مرید فراهم آید تا اطلاق مرید بر وی درست آید: صدق اراده، اطاعت، معرفت به خود، مجالست با پیر، توبه نصوح، غذای حلال، همنشین صالح. این هفت خصلت در وجود او استوار نمی شود مگر به مدد چهار بنیان اساسی گرسنگی، بیداری، سکوت و خلوت که به مدد آنها نفس را در حصار کشد (مکی، ۱۳۱۰ق، ج ۱، ص ۹۵). جرجانی نیز در تعریف مرید، او را کسی می داند که از اراده فارغ باشد و از ابن عربی نقل می کند که مرید را کسی می داند که تنها به خدا توجه کند و توجه و التفات به غیر را از خود

بزداید. جرجانی، مرشد را کسی می‌شمرد که او را به راه مستقیم هدایت کند. و مراد از نظر او مجذوب به اراده‌ی محبوب است (جرجانی، ۱۳۰۶ق، ص ۹۰). مستملی بخاری بابی را به مرید و مراد اختصاص داده است. در صدر آن تعریفی از این دو اصطلاح ارائه می‌کند: «مرید خواها بود. یعنی خواها است بودن چیزها را» (مستملی بخاری، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۵۲). وی ویژگی مرید را حق جوایی می‌داند: «مرید خواهنده بود و مراد خواسته... یعنی در این بنده صفت ارادات حق پدید آید که خواهنده و جوینده حق شود» (مستملی بخاری، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۱۶۹۹). قشیری، در تعریفی که از مرید و مراد ارائه می‌کند، ابتدا با ریشه یابی این دو واژه مفهوم اراده و خواست را در این رابطه مطرح می‌سازد و می‌گوید: «و مرید نزدیک ایشان مبتدی بود و مراد منتهی بود. و مرید آن بود که رنج بر خویشتن نهد و خود اندر سختی‌ها افکنده باشد و مراد آن بود که بر کار باشد بی رنج. و مرید رنجور باشد و مراد آسوده» (قشیری، ۱۳۸۵، ص ۳۱۴). شرط لازم مراد هم آن بود که درست کردار باشد تا قادر به تصحیح عقیده و درستی دین شاگردان شود «از بهر آنکه استاد مقتدی باشد و هر چه شاگرد از وی بیند به وی اقتدا کند. پس استاد را راست باید بودن تا مرید راستی آموزد؛ چون کثر باشد، مریدان کثر گردند و استاد به وبال آن گرفتار گردد» (مستملی بخاری، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۱۲۵۰).

تعامل مرید و مراد

روش تربیتی مشایخ برای تربیت روح و روان متعلمان متفاوت بود. تاریخ از سختگیری شبلی و عبدالله ابن خفیف در امر تربیت خبر می‌دهد. روش تصوف از نظر ابوطالب مکی مبتنی بر مجاهدت و ریاضت نفس و زهد و ترک و تجرد بوده و آموزه‌های اسلامی مبنای تربیت آنان است. او گرسنگی، بیداری شبانه و سکوت و خلوت را اساس سلوک می‌دانسته است و در تعریف خصلت‌های مرید ضمن بیان هفت خصلت، مجالست با پیر و همنشین صالح را نیز گنجانده است (مکی، ۱۳۱۰ق، ج ۱، ص ۹۵). صوفیان اولیه به توصیه‌ی مشایخ خود با اذکار قرآنی، چله‌های انزوا را به

سر می‌آوردند. ابوطالب مکی به مریدان توصیه می‌کرد که قرآن را هفته‌ای دو بار، یک بار در روز دوشنبه و بار دیگر در شب جمعه ختم کنند (مکی، ۱۳۱۰ق، ج ۱، ص ۴۴).
ابومنصور اصفهانی (متوفی ۴۱۸ق) در تعریف ریاضت، آن را به سه بخش تقسیم کرده و دو بخش را به صحت رابطه مرید و مراد اختصاص داده است. «ریاضت، ادب خروج از طبع بشری است. ریاضت، طلب صحت مریدی است و ریاضت مطالبه صحت مرادی» (اصفهانی، ۱۳۶۷، ص ۱۳۹). از این طریق اهمیت و دشواری این امر را نشان داده است.

مرید مبتدی نیز باید رفتار مخلصانه و همراه با اطاعت کامل از خود بروز دهد و خود را کاملاً در اختیار تربیت شیخ قرار دهد. قشیری وظایفی را برای مریدان در قبال شیخ تبیین کرده است چون: اطاعت، عدم سؤال و جواب و چون و چرا، ننگه داشت حرمت و دل ایشان، عزلت و همراهی با جمع درویشان و رعایت سایر اصول و قوانین جاری در نزد صوفیه. مثلاً در خصوص اطاعت محض شاگرد از استاد می‌گوید: «هر که استاد خویش را گوید چرا؟ فلاح از وی برخیزد» (قشیری، ۱۳۸۵، ص ۵۸۶). وی با این سخن مریدان را از چون و چرا باز می‌دارد. یا «هر که دل پیران ننگه ندارد، سگی را بر وی مسلط کنند تا او را برنجاند» (همان، ص ۵۸۷).

شیخ نیز در قبال مرید وظایفی داشت و شیوه‌های خاص برای اعمال وظیفه خود بر می‌گزید. مستملی بخاری به روش تربیتی برخی مشایخ اشاره کرده است. او از ابوحفص نقل می‌کند که شاگردانی تربیتی‌کرد و رفتاری چون سلاطین با آنها معمول می‌داشت و با هیبت تمام آنها را اداره می‌کرد. شبلی بر او خرده گرفت که رفتار تو با ایشان چون سلاطین است (مستملی بخاری، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۰۰). مستملی سر این رفتار را چنین توجیه می‌کند: «جوارح تبع دل اند و دل ملک ایشان و دل تبع حق است. هر گه این ملک خردتر ملک بزرگ را حرمت دارد رعیت او را حرمت دارند. اندام‌ها به دل نگرند و دل به حق نگرد» (همانجا). شبلی هر مرید را در ابتدای تصوف و سیر و سلوک به سفر حج می‌فرستاد تا بادیه را به تنهایی طی کند. او در توجیه این

کار چنین می‌گفت: «از این آمدن ایشان مقصود نه منم... از من حق را می‌جویند و کژ رسته اند و راست کردن ایشان دشوار است. اگر من به راست کردن ایشان مشغول گردم از حق بازمانم. چون ایشان را به بادیه فرستم اگر هلاک گردند به آنچه جستند رسیدند و از من مستغنی گشتند و اگر به سلامت باز آیند راست کرده باز آیند» (مستملی بخاری، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۱۰۹۱). در او را الاحباب در زمینه وظایف مراد آمده است که شیخ چنان بر رفتار و احوال مرید نظارت می‌کند که کوچکترین حرکت او از نظر شیخ دور نمی‌ماند. «و هراندک خرده ای که از مرید در وجود آید باید که بر وی مؤاخذه و عتاب کند. والبته هیچ زلتی را از مرید در نگذارد و اغماض نکند که اگر چنین نکند حق مقام شیخوخت و خدمت رب الارباب به جای نیاورده باشد (باخرزی، ۱۳۵۸، ص ۶۶). گاه رفتاری خلاف عادت و مغایر با ادب و رأفت اسلامی از مشایخ سر می‌زد. رفتار ابوسعید ابوالخیر با دوستی عزیز و پیر که به اشتباه شلوار او را پوشیده بود چنان سختگیرانه بود که دستور داد او را از خانقاه بیرون کنند (میهنی، ۱۳۶۷، ص ۲۳۹).

صحبت

از هنگامی که عرفا به لزوم آموزش صوفیان و تبیین عقاید خود برای مردم پی بردند، از انزوا خارج شده به میان مردم آمدند و به آموزش اصول عقاید خود از طریق همراهی در سفر و حضر پرداختند. طرح مباحث مربوط به صحبت یادگار این دوران است. این اصطلاح برگرفته از قرآن و تاریخ زندگی پیامبر اسلام (ص) است. در ماجرای هجرت پیامبر اسلام (ص) و پناه گرفتن در غار، پیامبر (ص) طی آیه‌ای در مقام دلداری به ابوبکر می‌گوید: «اذیقول لصاحبه لاتحزن الله معنا» (سوره توبه/۴۰). صوفیان مفهوم این آیه را مصداق این مسأله قرار داده‌اند. ابوطالب مکی در قوت القلوب و سراج در اللمع ابوابی را به صحبت و احکام دوستی و برادری با صوفیان اختصاص داده‌اند (مکی، ۱۳۱۰ق، ج ۲، صص ۲۱۳ و بعد)؛ (سراج، ۱۳۸۲، صص ۱۸۹-۲۴۷). در این زمان، مبنای نظری آموزش از طریق صحبت بر اساس احترام به شخصیت فردی و

آزادی انتخاب افراد در گزیدن دوست و پذیرش عقاید اوست. زیرا کسانی با یکدیگر در سفر و حضر همراه می‌گردند که تجانس روحی با هم داشته باشند. این مؤانست آموزش را قوت می‌بخشید. پس از آن متعلم از معلم خود پیروی می‌کرد.

شایان ذکر است که مصاحبت، در سفر و یا اقامت در خانقاه و یا از طریق رابطه شیخ با مرید و مرید با پیر خود مصداق می‌یابد. مصاحبت مجالی برای نشان دادن خُلق اسلامی صوفیه، فداکاری و دوستی صوفیان بوده است. قشیری مصادیق و مراتب همنشینی را بر سه قسم مطرح ساخته است: «صحبتی با آنک بزرگتر از تو باشد به جاه یا به سال و آن در حقیقت خدمت بود و صحبت بود با آن کس که فرودتر بود و آن صحبت شفقت و رحمت بود بر متبوع و بر تابع، وفا و حرمت واجب بود و صحبتی بود با همسران و آنک بر درجه با تو راست باشد و آن به ایثار اولی‌تر و جوانمردی» (قشیری، ۱۳۸۵، ص ۵۰۲). روش صوفیان در دوستی و مصاحبت، ایثار نسبت به همگان بود. اصول عقاید ابوالحسن نوری ایثار است (هجوی، ۱۳۸۳، ص ۲۸۶) و نیز نگاه داشتن شرط ادب و موافقت با دوست. به طوری که برای موافقت و همراهی با دوست متحمل سختی‌هایی شدند. از یکی از صوفیان نقل شده که برای همراهی با دوستی که پای برهنه سفر می‌کرد، او نیز کفش از پای بیرون کرد و در بیابان با او پا برهنه درسفر همراهی کرد (قشیری، ۱۳۸۵، ص ۴۹۶). وی در خصوص همراهی سالک با دیگر صوفیان گفته است: «و چون مرید اندر جمع درویشان بود، باید که خلاف نکند ایشان را» (همان، ص ۷۳۷).

زندگی جمعی و برخی مسایل و مشکلات ناشی از آن و لزوم وضع قوانینی برای به سامان آمدن رفتار صوفیان برای جلوگیری از تنش‌های احتمالی موجب شده در کتب صوفیان بخشی به تبیین قواعد صحبت اختصاص یابد.

تاریخچه نظام شیخوخیت در متون صوفیه

منظور از نظام شیخوخیت، رابطه خاصی است که استاد با شاگرد علاقه‌مند به

آموزش اصول عرفانی برقرار می‌کند. به این معنی که استاد یا شیخ اختیار فکری و عملی مرید را در دست می‌گیرد. در جلسات خصوصی به پرورش روح و روان او می‌پردازد و مطابق با روحیات او روانش را آماده دریافت واردات الهی می‌سازد. این شاگرد پس از طی مراحل خود به مرتبه شیخی می‌رسید و به آموزش و پرورش مریدان می‌پرداخت.

در قرون اولیه شکل‌گیری تصوف از نظام شیخوخت سخن نرفته است. ولی از جلسات عمومی که شیخ در آن به ارشاد شاگردان می‌پرداخته فراوان سخن رفته است. جلسات خصوصی را معمولاً به صورت صحبت (همنشینی) و همراهی در سفر یا خدمت در خانه مشایخ و... می‌توان بازجست. بسیاری از مشایخ بزرگ ممکن بود در انزوا به سر برند و حضور مریدان در گردشان موقتی باشد. هر مرید پس از کسب فیض از شیخ، برای طلب دانش بیشتر راه سفر را برای حضور در نزد پیری دیگر در پیش می‌گرفت.

رابعه، خرقانی و جمعی دیگر از عرفا جریده رو بوده، خود را شیخ نخوانده و کسی را به مریدی خاص خود نمی‌پذیرفته‌اند. اگر از پیروان آنها سخن می‌رود صرفاً کسانی بوده‌اند که از محضر آنها در جلسات عمومی یا خصوصی سؤالاتی را پرسیده و کسب فیض کرده‌اند و یا اصول عقاید آنها را پذیرفته‌اند. هیچ‌جا نشانی از تعلیم ویژه آنان به شاگردانی خاص در محلی مشخص و یا خانقاه دیده نمی‌شود. اندک اندک زاویه‌هایی در مساجد برای این آموزش و پرورش توأمان در نظر گرفته شد. درباره ساخت اولین خانقاه و محل آن اختلاف نظر وجود دارد که محسن کیانی آن را به تفصیل بیان کرده است. قدر مسلم آن که آموزش ابتدا در مساجد، خانه‌ها، رباط‌ها و کاروانسراهایی که افراد خیر غذای مسافران را عهده دار می‌شدند و... صورت می‌پذیرفت. بعدها مکان‌هایی خاص برای این امر احداث شد (کیانی، ۱۳۸۰، صص ۱۳۹ و بعد).

در قرن دوم و سوم روابط استادان و شاگردان براساس نیاز شاگردان شکل می‌گرفت. هر کدام داوطلبانه نزد شیخی می‌رفتند، آموزش می‌دیدند و پس از آن به

خدمت استادی دیگر که از نظر آنان درجه علمی یا معنوی برتری داشت، تشرّف حضور می‌یافتند. سپس به راه خود در سیر و سلوک ادامه می‌دادند، بی آنکه رابطه استادی و شاگردی و خرقه ستاندن و خرقه پوشیدن، آنچنان که بعدها متداول شد، وجود داشته باشد. تعدّد استادانی که فی المثل هجویری از آنها نام می‌برد و در سفرها با آنان همراهی کرده است یا به خدمت آنها رسیده است، گویای این مسأله است. فضیل عیاض، ابراهیم ادهم، ذوالنون مصری، ابوسعید خراز، ابوسعید ابوالخیر و... هم دائم السفر بوده‌اند که در تذکره الاولیاء به آن اشاره شده است. رفته رفته روابط استادی و شاگردی سامان یافت و برای تربیت شاگرد اصول و مقرراتی وضع شد و هر شیخ گرد خود شاگردانی جمع کرد و به تربیت آنها همّت گماشت. از این به بعد مناسبات خاصی بین صوفیان برقرار گردید. هجویری به شکل گیری این مناسبات اشاره کرده است ولی این رابطه هنوز چندان سامان یافته نبود. مواردی که از شیوه تربیتی شبلی یا جنید یافت می‌شود حاکی از آن است که در زمان آنان شاگردانی به حلقه درس اساتید می‌پیوستند و از آنها انتظار تربیت داشتند و استاد با شیوه‌های خاص و سلیقه‌های فردی به پرورش آنها می‌پرداخت.

یکی از اولین کتابهایی که به تبیین نظام مریدی و مرادی نزد تصوّف پرداخته است کتاب "التّعرف" کلاباذی و ترجمه آن شرح التّعرف مستملی بخاری (متوفی ۴۴۰ق) است. وی از ابوحفص و شبلی نقل می‌کند که شاگردان را با شیوه‌ای خاص تربیتی کردند (مستملی بخاری، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۰۰) مفهومی که مستملی از مرید و مراد ارائه می‌کند با مفهوم معلّم و شاگرد متفاوت است. زیرا رابطه مرید و مراد از رابطه استاد با شاگردش فراتر است. بنابراین مطالعه شرح تعرّف از لحاظ بررسی تاریخ مدوّن سازماندهی نظام تربیتی صوفیه ارزشی در خور توجه دارد.

آنچه سرّاج در "اللمع" و مستملی بخاری در "شرح تعرّف" و هجویری در "کشف المحجوب" به نام فرقه‌های صوفیه همراه با نام مشایخ و اصول اعتقادی آن فرقه اشاره کرده‌اند، نشانه‌ای از اولین دسته بندی‌های فکری و عملی نزد صوفیه و مرزبندی‌های

عقیدتی و رفتاری آنهاست. دسته‌بندی‌هایی که قشیری در باره عقاید مردم خراسان و شام و بغداد کرده است، نیز از این شمار است (قشیری، ۱۳۸۵، صص ۲۹۵ و ۳۵۶). ولی همه آنها غیر از کشف المحجوب بسیار مختصر و گذراست. هجویری ضمن نام بردن از ۱۲ فرقه، اصول عقاید آنان را نیز به اجمال بیان کرده است. با آنکه کشف المحجوب مهمترین منبع قدیمی در شناسایی و تحلیل عقاید فرق صوفیه است، ولی اختلاف جدی بین نحله‌ها و گروه‌های یادشده در آن کتاب به چشم نمی‌خورد. وی از نظام تربیتی آن مشایخ نام نمی‌برد ولی از اصول عقاید و تأکید هر شیخ می‌توان شیوه‌های تربیتی او را حدس زد. نامگذاری هجویری بر گروه‌های زمان خود به معنی روش‌های متفاوت در امر تربیت با وجود اهداف متفاوت در سیر و سلوک است ولی به طور واضح روشن نیست که مشایخ در جمع یاران خاص و به دور از چشم اغیار چه روش‌های تربیتی خاصی اعمال می‌کرده‌اند. از طرف دیگر نمی‌توان به طور قطع حکم کرد که مثلاً فرقه نوریّه، پیروان ابوالحسن نوری (متوفی ۲۸۵ق) که اساس اعتقاد آنها ایثار در صحبت بوده است، چه کسانی بوده‌اند و چقدر انسجام گروهی داشته‌اند و عقاید آنها چه میزان با عقاید گروهی دیگر مانند طیفوریه و حلاجیه متفاوت بوده است. آیا آن گروه‌ها صرفاً مانند مدارس متفاوت امروزی دارای روش‌های تربیتی گوناگون برای دستیابی به هدف واحد بوده‌اند؟ هر گروه چه دستاوردهایی داشته‌اند؟ تفاوت ماهوی هر فرقه با فرقه دیگر چه بوده است؟ در آثار حکیم ترمذی نشانه‌هایی از وجود مجالس تربیتی و آموزشی وجود دارد که نظام معلم و شاگردی و شیوه ارشادی را به خاطر می‌آورد. وی در ختم الاولیاء، در مجلس درسی به سؤالات شاگردان پاسخ می‌دهد که بیانگر برگزاری مجالس عمومی در آن روزگار بوده است. روشن نیست با آنکه وی در زمینه نگرش تازه‌ای از مسئله ولایت پیشقدم بوده و ولایت را بر نبوت برتری می‌داده است، چه اندازه در ولایت بر مریدان توفیق حاصل کرده است؟ هرچند ردّ نظریه او در روزگارش و سکوت و بی‌اعتنایی به آن در قرون بعد تا زمان تجدید حیات این تفکر توسط ابن عربی گویای بازخورد اندیشه او نزد هم روزگاران است.

باید توجه داشت که از قرن سوم که رفته رفته آموزش صوفیان توسط مشایخ آغاز می‌شود همراه با آن مبحث مرید و مراد نیز مطرح می‌گردد. آنچه در این زمینه قشیری را (در قرن پنجم) از دیگران ممتاز می‌کند، تفصیل بیشتر مسأله و گنجاندن آن در وصیت خویش به مریدان است. قشیری مقصود از تألیف رساله را «قوت یافتن مریدان» و «یاد کرد سیرت پیران» و «تسلای دل خویش» (قشیری، ۱۳۸۵، ص ۱۲) ذکر کرده است و درباره روابط مرید و مراد و نظام شیخوخت و تعلیم و تربیت صوفیان دستوراتی مدوّن ارائه کرده است. گویا دغدغه خاطر او آن بوده است که مبدا نظامی را که رفته رفته توسط مشایخ و بزرگان صوفیه شکل می‌گرفته است، پس از وی دچار خدشه و تزلزل گردد. هجویری هم در زمینه رفتار صوفیان با یکدیگر شرح مبسوط دارد. با تقویت نظام شیخوخت، ملاحظه می‌گردد که بخش بزرگی از کتاب‌های عوارف المعارف سه‌روردی (متوفی ۶۳۸ق)، مصباح الهدایه عزالدین محمود کاشانی (متوفی ۷۳۰ق) و اوراد الاحباب باخرزی (متوفی ۷۳۵ق) در باره آداب خانقاه و حقوق خانقاه نشینان و آداب صحبت است. اوراد الاحباب دستورالعملی جامع از عقاید و رفتار صوفیان در زندگی فردی و اجتماعی در سفر و در حضر است. در این کتاب کلیه آدابی که یک صوفی ملزم به رعایت آن است، اعم از آداب شیخی، آداب مریدی، سفر، غذاخوردن، طهارت، نماز، دعا، آداب جوارح، آداب خدمت، آداب حمام، آداب سماع،... بیان شده است و وظایف گروه‌های مختلف در خانقاه با ذکر جزئیات تعیین شده است مثل: وظایف شیخ، مبتدی، خادم، مهمان، و... شیخ با سخت‌گیری‌هایی که بر مبتدیان تجویز می‌کرد، مریدان را برای تخلّق به ادب تصوف آماده می‌ساخت. اختصاص حدود پنجاه صفحه به آداب شیخی و مریدی، در کتاب اوراد الاحباب، توجه باخرزی و هم روزگاران را به التزام به این نظام تربیتی نشان می‌دهد. از آن زمان تا روزگار ما نظام خانقاهی و مریدپروری با شدت و ضعف در دوران مختلف جریان داشته است.

تقویت رابطه مریدی و مرادی باید سامان یافتن فرقه‌های صوفیه را شکل داده باشد. تا قبل از قرن پنجم فرق صوفیه مطرح نبوده است. با آن که هجویری ۱۲ فرقه

صوفیه را بر می‌شمارد ولی تا زمان او نمی‌توان به وجود سلسله‌های نظام یافته صوفیه نظیر آنچه بعدها رایج شد مطمئن بود، زیرا در این دوره بیشتر با مشایخ بزرگ و مریدان دوستدار پیران مواجهیم ولی از قرن ششم به بعد با سلسله‌های صوفیه روبه‌رو می‌گردیم که شیوه زندگی ویژه‌ای داشتند. نظیر سلسله‌های نقشبندیّه، کبرویّه، قادریّه،... که مریدان رسمی با نظام خانقاهی خاص داشتند. در مراسمی خاص، مریدان با شیخ خود عهد می‌بستند و ملتزم به رعایت دستورات و پیروی از اوامر شیخ خود می‌شدند. شیخ نیز اذکار و اورادی را به ایشان می‌آموخت و در حقیقت تربیت معنوی و آموزش عملی ایشان را به عهده می‌گرفت.

اقامت و تربیت صوفیان معمولاً در خانقاه صورت می‌پذیرفته است. نوسالکان در خانقاه تحت تربیت پیران آزموده، مدارج کمال را طی می‌کرده‌اند. اقامت در خانقاه موجب می‌شد که همه رفتارهای نوسالک داوطلب کسب مدارج عرفانی زیر ذره بین نگاه شیخ خانقاه ارزیابی گردد. شیخ، نوآموز را وادار می‌داشت تا با اذکار و اعمال به تربیت جسمانی و روحانی و تزکیه درون خود بپردازد. در این تعامل، رابطه مرید و مراد از رابطه استاد و شاگردی فراتر می‌رفت و به تقلید و پیروی در کلیه جنبه‌های زندگی فردی و اجتماعی و حتی پیروی مرید از نحوه تفکر و اندیشه استاد می‌انجامید. در این نظام، استاد بر همه امور فکری و اجتماعی شاگرد نظارت داشت و شاگرد نیز ملزم به اطاعت از استاد در نهان و آشکار بود.

لزوم پیروی از مشایخ در طی طریق

ابوسعید خراسانی در کتاب "الصدق" خود دانستن «سلوک سبیل النجاه» را امری لازم برای مرید می‌داند (خراسانی، بی تا، ص ۲). قشیری در باره لزوم وجود شیخ برای هدایت صوفی گفته است: «و مرید باید که شاگردی پیر کرده بود که هر مرید که ادب از پیر فرا نگرفته باشد، از او فلاح نیاید» (قشیری، ۱۳۸۵، ص ۷۲۹). او به نقل از ابویزید می‌گوید: «هر که او را استاد نبوده باشد؛ امام او دیو بود... از استاد ابوعلی شنیدم که

گفت: «درخت خودرُست برگ آرد و لیکن بار نیارد! مرید همچنان بود که استاد ندیده باشد که طریقت ازو فراگیرد؛ هر نفسی هوی پرست بود فراپیش نشود» (مستملی بخاری، ۱۳۸۵، ص ۷۲۹). هجویری هنگام بیان تأویل واجبات نماز، انتخاب شیخ را به مثابه انتخاب قبله از واجبات می‌شمارد: «بدان که نماز عبادتی است که از ابتدا تا انتها مریدان، راه حق اندر آن یابند و مقاماتشان اندر آن کشف گردد. چنانکه توبه مریدان را به جای طهارت بود؛ و تعلق به پیری به جای اصابت قبله؛ و قیام به مجاهدت نفس به جای قیام؛ و ذکر دوام به جای قرائت؛ و تواضع به جای رکوع؛ و معرفه النفس به جای سجود؛ و مقام انس به جای تشهد؛ تفرید از دنیا و بیرون آمدن از بند مقامات به جای سلام؛» (هجویری، ۱۳۸۳، ص ۴۴۰). عطار نیز لزوم داشتن شیخ برای مرید را چنین گفته است: «مرید را تنها بودن زهر است» (عطار، ۱۳۷۰، ص ۲۹۸). حافظ که خود اویسی مسلک و بی شیخ بود، از لزوم داشتن ولی و شیخ در طی طریق سلوک یاد کرده است:

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که درازست ره مقصد و من نوسفرم
(حافظ، ۱۳۷۹، ص ۳۳۰)

ولی مولوی با آن که خود از تربیت شیخ بهره مند بوده، استاد واقعی صوفیان را خدا می‌داند:

بوجهل کجا داند احوال صحابی را استاد، خدا آمد بی واسطه صوفی را
(مولوی، ۱۳۵۵، غ ۷۸)

آسیب شناسی رابطه مرید و مراد

در زمینه تعلیم و تربیت، صوفیان از نواحی مختلف آسیب پذیر بوده‌اند. این آسیب‌ها از نادانی بسیاری از نو آموزان و بدفهمی آنان، آسیب‌های روانی- اجتماعی ناشی از روزگار نامساعد و حاکمان زورگو و وجود نظام استبدادی، رفتارهای نابسامان مشایخ با مریدان، رواج فرهنگ تزویر و ریا در جامعه، همنشینی با ناهلان و تأثیر پذیری از آنها و ... نشأت می‌گرفته است که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱- **مشایخ نالایق:** در نظام ولایی صوفیه که ولایت شیخ بر سالک بسیار قوی بوده است و شیخ روح و روان سالک را در اختیار داشته است، چه بسا ممکن بود با انتخاب روش نادرست او را به اموری ناخوشایند سوق دهد. مشایخ بی کفایت، نادان، نااهل و دارای هواهای نفسانی، روش‌های تربیتی نادرست، و... همه موجبات انحراف از مسیر اصلی صوفیان راستین را فراهم می‌آورد. بسیاری از شاعران و عرفا نیز به این ضعف‌ها و انحرافات عقیدتی مشایخ اشاره کرده‌اند:

در چرخ در آوردم نه گنبد نیلی را استیزه چه می بافی ای شیخ لت انبانی
چون دیگ سیه پوشی اندر پی تتماجی کو نخوت کرّمنّا، کو همّت سلطانی
(مولوی، ۱۳۵۵، غ ۲۶۰۶)

حرف درویشان بدزدیده بسی تا گمان آید که هست او خود کسی
(همو، ۱۳۵۷، د/ب/۲۲۷۴)

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند
(حافظ، ۱۳۷۹، ص ۲۰۰)

شیوه‌های تربیتی مشایخ نیز گاه بسیار سختگیرانه بود. وقتی از شبلی در باره شیوه دشوار تربیتی اش در باره نوسالکان که در ابتدای راه، ایشان را تنها به بادیه می‌فرستاد، پرسیدند، او به کاستی‌های مریدان در گام‌های اولیه سلوک اشاره کرده است: «... از من حق را می‌جویند و کز رسته اند و راست کردن ایشان دشوار است...» (مستملی بخاری، ۱۳۶۶، ص ج ۳ / ۱۰۹۱)

۲- **اختیار بی قید و شرط شیخ در جان و مال مرید:** در متون صوفیه شواهد متعدّد از اختیارات مراد بر مرید وجود دارد. قشیری نقل کرده است که «... ابو عبدالله رودباری اندر سرای یکی از شاگردان خویش شد. آن کس غایب بود. خانه ای دید در قفل کرده، گفت: صوفی باشد که در خانه قفل کند؟! فرمود تا قفل بشکستند و هرچه اندر خانه بود و اندر سرا بود به بازار فرستاد تا همه بفروختند و وقتی خوش بساختند از بهای آن، ...» (قشیری، ۱۳۸۵، ص ۴۰۸). «مرید باید که از دنیا بکلی اعراض کند نه

اندک گذارد و نه بسیار.... جمله مال در راه شیخ نهاد تا در مصالح مریدان و درویشان صرف می‌کند و او بدان قوت و لباس که شیخ دهد قانع گردد» (نجم رازی، ۱۳۷۱، ص ۲۵۸). «نقل است که مریدی بسیار مال داشت و همه را در راه شیخ درباخته بود و او را هیچ نمانده بود الا خانه‌ای. گفت یا شیخ چه کنم؟ گفت بفروش و زر بیاورتا کارت انجام گیرد. برفت و در دجله انداخت» (عطار، ۱۳۷۰، ص ۴۳۲).

۳- نادانی نوسالکان: کم اطلاعاتی بسیاری از نوآموزان مکتب تصوف عاملی مهم در گمراه شدن آنان بوده است. جذابیت‌های راه سیر و سلوک و یا احترام و اعتباری که مشایخ صوفیه نزد مردم داشته اند، گروهی را به این شیوه زندگی جذب می‌کرده که با ورود در سلک صوفیان، تازه از دشواری راه آگاه می‌شدند.

بی‌تردید، مرید نادان در ابتدای حرکت ضعف‌هایی داشته شبلی نیز به نادانی و ناتوانی مریدان در ابتدای راه اشاره کرده است: «... از من حق را می‌جویند و کژ رسته اند و راست کردن ایشان دشوار است...» (مستملی بخاری، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۱۰۹۱). اگر این نادانی با کندذهنی و تنبلی و سایر عوامل همراه گردد، آسیب‌های جبران ناپذیری به نظام تربیتی وارد می‌سازد. انگیزه بسیاری از این نوسالکان سودجویی و تلاش برای گریز از فقر و گرسنگی و یافتن غذای رایگان بدون کار و کسب‌نیز بوده است.

۴- اطاعت بی‌چون و چرا از مراد: مستملی قوانین و ادب شاگرد را چنین تبیین می‌کند: «که مریدان را بر پیران اعتراض نباید کردن تا ادب صحبت نگاه داشته باشند و نیز دلیل است که چون از مریدی بی‌ادبی در وجود آید نه به اختیار، حق صحبت آن است کز او تجاوز کند» (همان، ج ۴، ص ۱۴۸۰). او همچنین شاگردان را موظف به اطاعت از استاد می‌داند اگر چه دلیل رفتار او را ندانند! «... با این همه چون مرید را از پیر کاری بزرگ و هایل آید، ادب صحبت آن است که پیر را متهم نگرداند، لکن فعل پیر را تأویلی جوید که پیران قصد محال نکنند... که هر مرید که به پیر خویش کژ نگرد همچنان کژ بماند و هرگز راست نگردد» (همان، ج ۳، ص ۱۲۵۰). اطاعت محض از استاد از نظر کلاباذی و مستملی بخاری لازم است: «... شاگرد را بی‌دستوری استاد

کاری نباید کرد (همان، ج ۴، ص ۱۷۳۶). اطاعت محض شاگرد از استاد را قشیری تأکید داشته است (قشیری، ۱۳۸۵، صص ۵۸۶ و ۵۸۷). اطاعت بی قید و شرط از استاد را حافظ بخوبی نشان داده است:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها

(حافظ، ۱۳۷۹، ص ۱)

مبنای نظری نظام تربیتی مندرج در شعر را می‌توان از خلال شیوه‌های تربیتی اعمال شده یا توصیه شده دریافت. شعر حافظ یادآور نظام سلطه گرانه پیر با روشی پدرسالارانه است که ابن خلدون از آن یاد کرده است. «وی ... از یادگیری جمعی ناشی از سیطره به نظریه یادگیری فردی راه می‌یابد و بر آن است که فرزندان از آن روی روش‌های فکری و منش‌های رفتاری پدران خود را می‌آموزند که پدران بر آنها سیطره [ناشی از کمال] دارند» (اسماعیل علی، ورضا، ترجمه بهروزرفیعی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۵). با وجود رابطه مسلط پیر بر مرید، او ملزم به اجرای فرامین استاد است. در مرصادالعباد هم آمده است: «مرید باید که تحت تصرفات اوامر و نواهی شرع و اشارت شیخ بر قانون شرع صابر باشد و در تجرّع کئوس نامرادی از تربیت ولایت شیخ صبر را کار فرماید و در اشارت شیخ مقاسات شداید کند و ملامت به طبع خویش راه ندهد» (نجم رازی، ۱۳۷۱، ص ۲۵۹). «مرید باید که به ظاهر و باطن تسلیم تصرفات شیخ باشد و به تصرف اوامر و نواهی و تأدیب شیخ زندگانی کند همچون مرده که در تصرف غسال است ... و اگر او را به خلاف شرع نماید، اعتقاد کند که اگرچه مرا خلاف می‌نماید، اما شیخ خلاف نکند» (همان، ص ۲۶۴). حکایت تسلیم احمد نسبت به خفیف شیرازی و اطاعت از دستور وی برای شتر به بام بردن، از این شمار است (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۰). ابن جوزی به تنور افروخته رفتن احمد بن الحواری به امر ابوسلیمان اشاره کرده و آن را خلاف شرع دانسته است (ابن جوزی، ۱۳۶۸، ص ۲۴۴).

۴- احترام افراطی به مراد: به صوفیان احترام به مشایخ خود توصیه می‌شد. احترام به

استادان موجب حرف شنوی و اطاعت از مشایخ می‌گشت. ولی گاه این احترام فراتر از حد معمول بود. در متون صوفیان برای توجیه مسأله داستان‌هایی تابوگونه نیز از نتایج بی‌احترامی به استادان نقل شده است. «نقل است که یک روز شیخ (بایزید بسطامی رحمه الله علیه) پای دراز کرد. مریدی هم پای دراز کرد، شیخ پای برکشید. مرید هرچند خواست پای برکشید نتوانست و همچنان بماند. تا به آخر عمر از آن بود که پنداشت که پای فروکردن شیخ همچون دیگران باشد» (عطار، ۱۳۷۰، ص ۱۷۸).

هیچگونه شکایتی از مرید در اطاعت از شیخ پذیرفته نمی‌شد. «نقل است که جنید با مریدی به بادیه فرو شد و گوشه جیب مرید دریده بود. آفتاب در او می‌تافت تا بسوخت و خون از وی روان شد. به زبان مرید برفت که امروز روزی گرم است. شیخ به هیبت در وی نگریست و گفت برو که تو اهل صحبت نیستی. و او را مهجور گردانید» (همان، ص ۴۳۴).

پیش دستی و سبقت از مراد جایز نبود. «ابو عبدالله خفیف اندر دعوتی بود. یکی از شاگردان او دست دراز کرد به طعامی پیش از شیخ، از آنکه فاقه کشیده بود... به بی ادبی که کرده بود، نیت کرد که پانزده روز هیچ چیز نخورد عقوبت خویش را» (قشیری، ۱۳۸۵، ص ۲۱۴).

تمکین امر شیخ واجب شمرده می‌شد. «نقل است که ابو عثمان حیری (ره) گفت: هنوز جوان بودم که ابوحفص مرا از پیش خود براند و گفت نخواهم که دگر نزدیک من آیی. من هیچ نگفتم و دلم بارنداد که پشت بر وی کنم. همچنان روی سوی او بازپس می‌رفتم گریان. تا از چشم او غایب شدم و در برابر او جایی ساختم و سوراخی بریدم که از آنجا او را می‌دیدم و عزم کردم که از آنجا بیرون نیایم مگر به فرمان شیخ. چون شیخ او را چنان دید و آن حال مشاهده کرد، او را بخواند و مقرب خود گردانید» (عطار، ۱۳۷۰، ص ۴۷۷).

بی اجازه استاد، شاگرد نمی‌توانست او را ترک کند و استادی دیگر انتخاب کند. آمده

است که به دلیل ترک ادبی که از حلاج سرزد، مستحق پیامدهای ناگوار گشت. وی از خدمت سهل بن عبدالله به خدمت عمرو بن عثمان رسید و با دختر ابو یعقوب الاقطع ازدواج کرد و بدین وسیله استادش عمرو بن عثمان را برنجانند (عطّار، ۱۳۷۰، ص ۵۸۵)؛ در کشف المحجوب نیز به ترک ادب حلاج و پیامد آن اشاره شده است (هجوی، ۱۳۸۳، ص ۲۳۰).

۵- **تحقیر نفس مرید:** گاه مشایخ، سالک نوپا را به انجام کارهای ویژه ملزم می‌کردند مانند گدایی، شستن متوضا، ستردن موی سر و صورت، جامه شویی توأم با وسواس و... . باخرزی معتقد بود که «به جهت نفس، سؤال کردن مکروه است و لکن به جهت اصحاب، سؤال کردن مستحب است» (باخرزی، ۱۳۵۸، ص ۲۵۸) و برای تربیت مرید آن را لازم می‌دانست و نشانه‌ای از بذل جاه می‌شمرد. همین عملکرد شبیه بسیار نزد ظاهرینان برمی‌انگیخت. زیرا مشایخ دروغین از این راه می‌توانسته‌اند رفتاری خلاف شرع و عرف از نوساکان بطلبند که در چشم مخالفان بسیار ناپسند می‌آمد. گاه شیخ، مرید را و او می‌داشت تا شغلی و رفتاری دون شأن خود انجام دهد. در تذکره الاولیاء آمده است که شیخی مریدی را واداشت تا موی و ریش بتراشد، گلیم پوشد، توپره در پیش نهد و کودکان را وادارد تا بر روی او سیلی زنند (عطّار، ۱۳۷۰، ص ۱۷۳). یا فردی ثروتمند را پس از امر به صدقه اموال خود و یا حتی ریختن آن در آب دریا به گدایی یا کارهای حقیر وا می‌داشت. جنید، شبلی را که در ابتدا فردی متمول بود به کبریت فروشی و گدایی کردن و خدمت به اصحاب واداشته بود (همان، صص ۶۱۵-۶۱۶) تا از این طریق نفس او در هم شکسته شود که این رفتار نیز با اصول انسانی و اسلامی سازگار نیست. موی سر و صورت ستردن و جامه شویی نیز از توصیه‌های پیران به مشایخ بوده است که به منظور تحقیر نفس صوفیان صورت می‌پذیرفت.

کی گمان دارد که او دزدی کند؟ خاصّه شه، صوفی شد آمد مو سترد (مولوی، ۱۳۵۵، ص ۸۱۵)

جامه شویی کنیم صوفی وار تن ما خرّقه ای است پرتضریب (همان، ص ۱۱۷۷)

۶- توصیه‌های غیر شرعی پیر: گاهی پیر برای امتحان مرید یا دلیلی دیگر توصیه‌های غیر شرعی به مرید می‌کرد. مثلاً روزی همسر جنید موی خود را شانه می‌کرد با ورود شبلی خواست تا حجاب کند. جنید او را از این کار به بهانه آنکه شبلی خود را فراموش کرده است، بازداشت (عطار، ۱۳۷۰، ص ۶۲۳). ذوالنون [به مریدی] گفت برو و امشب سیر بخور و نماز خفتن مکن و همه شب بخسب (عطار، ۱۳۷۰، ص ۱۴۵).

گاهی پیران مریدان جوان و کم تجربه را بی توشه برای انجام حج به بیابان رهنمون می‌گشتند که بیم جان آنها می‌رفت. روشن است که انجام فریضه حج صرفاً بر مستطیع واجب است و از طرف دیگر حفظ تن از خطر و تهیه زاد و توشه سفر برای حفظ جان امری شرعی محسوب می‌گردد.

۷- وجود فضای تک ساحتی برای مرید: ابوطالب مکی گوشه نشینی را از وظایف مریدان دانسته است و نقل می‌کند که در خبر آمده است که عزلت از مردم عافیت است و نشانه صدق مرید آن است که در خلوت لذتی کسب می‌کند که در جمع نمی‌یابد و در نهان نشاطی پیدا می‌کند که در آشکار از آن محروم است (مکی، ۱۳۱۰، ج ۱، ص ۹۵). در احوال جنید آمده است که دگانی در بازار داشت. پرده می‌آویخت و در آن در دل بازار به عبادت می‌پرداخت و این عمل خود را در عین جمع بودن، عبادت کردن می‌پنداشت (همان، ص ۴۱۸).

مرید، ملزم به زاویه نشینی و انزوا به امر شیخ بوده است. در این ایام مرید حق خروج از زاویه نداشته است و حتی حق صحبت و معاشرت با دیگران را نیز از دست می‌داده است. ولی وقتی دانش و تجربه کافی در مرید و مراد موجود نباشد، این امر می‌تواند برای مریدان منشأ انحراف گردد و نوعی زندگی در تبعید و زندان انفرادی است که می‌توانسته در روح و روان نوسالک تأثیر سوء داشته باشد. انزوا به ترک تأهل و رها کردن خانواده نیز منجر می‌شده است که با اصول اسلامی مغایرت دارد.

ذکر، از روش‌های نیک برای تمرین و تربیت روح برای متخلّق شدن به اخلاق الهی است و همواره در متون عرفا به آن توصیه شده است (قشیری، ۱۳۸۵، ص ۷۳۳). ولی

همین مسأله می‌توانست یکی از راههای رخنه‌شيطان در میان صوفیه باشد. زیرا بی‌اطلاعی از مفاهیم وردها دامی بزرگ بر راه صوفیان بود. یکی از مصادیق تک‌ساختی شدن مرید، وادار شدن او به تکرار اورادی بود که مراد تجویز می‌کرد. مولوی به آن اشاره کرده است:

به تسبیح و به ذکر چند وردک مکن شیخی دروغی بر مریدان
(مولوی، ۱۳۵۵، ص ۱۳۱۹)

مولوی بی‌اختیاری و نادانی برخی مریدان را در بیان تلقین و ذکر، در قالب داستانی طنز گونه بیان کرده است. ماجرای آن صوفی نادان که با مهمان شدن در خانقاهی به طمع خوراک رایگان، وقتی خانقاه نشینان با فروختن خرش، بدون اطلاع او، ورد «خر برفت» را می‌خواندند، با آنان همراهی کرد، نمونه‌ای از اورادی است که مدعیان تصوف بدون آگاهی و صرفاً از روی تقلید می‌خواندند:

از ره تقلید آن صوفی همین خر برفت آغاز کرد اندر حنین
(همو، ۱۳۵۷، ص ۲۵/ب ۵۳۸)

۸- **همنشینی با ناهلان در خانقاه:** اقامت در خانقاه نوعی ترک تاهل و سرباز زدن از وظایف همسری و پدری هم بود. از آنجا که این اجتماع با مشکلات فرهنگی هم همراه بوده است، لغزش‌گاههایی را برای ساکنان فراهم می‌کرد. بسیاری از صوفیان و منکران به خطر این همنشینی و مجالست اشاره کرده‌اند و آن را از مظان اتهام صوفیان دانسته‌اند و بروز انحرافات جنسی را پیامد سوء این مجالست غیر شرعی دانسته‌اند (قشیری، ۱۳۸۵، ص ۷۴۱).

اقامت در خانقاه و یافتن سر پناه و تغذیه ای رایگان در اوضاع نابسامان اقتصادی آن روزگار، محملی بوده است تا آسوده‌گزینانی که رنج کسب روزی را بر خود هموار نمی‌نمودند، به میان صوفیان رخنه کنند تا از قبل آنان به نان و نوایی برسند. معمولاً فتوح و صدقات از جانب مخلصان و ثروتمندان به خانقاه هدیه می‌شد و این طفیلان از مواهب آن بهره مند می‌شدند. مولوی در مثنوی به مشکلات اقامت در خانقاه نظیر

گرسنگی و دیر رسیدن غذا اشاره کرده است:

ولولیه افتاد اندر خانقاهه	که امشبان لوت و سماع است و شره
چند از این زنبیل، وین دریوزه چند؟	چند از این صبر و ازین سه روزه چند
(مولوی، ۱۳۵۷، د ۵۲۲/۲-۵۲۳)	
صوفیان تقصیر بودند و فقیر	کاد فقر ان یعی کفرا یبیر
	(همان، د ۵۱۷/۲)
دیر یابد صوفی آز از روزگار	زان سبب صوفی بود بسیار خوار
جز مگر آن صوفی کز نور حق	سیر خورد او فارغ است از ننگ دق
	(همان، د ۵۳۲/۲-۵۳۳)
طمع آن لوت و آن ذوق و سماع	مانع آمد عقل او را ز اطلاع
	(همان، د ۵۷۱/۲)

۹- ترویج ظاهرسازی و ریاکاری: توجه بیش از حد به حفظ ظاهر و یا بی توجهی به ظاهر که خود نوعی لابلالی گری بود، نیز صوفی نمایان را وارد جرگه صوفیان می کرد و صوفیان واقعی را از دستیابی به حقیقت باز می داشت. این توجه گاه موجب می شده که صوفیان رفتاری مخالف عرف جامعه پیش گیرند. جایی که بقیه لباس کوتاه می پوشیده- اند آنان ممکن بود لباس بلند برگزینند. جایی که بخشش مال، پسندیدگی صاحب آن را نزد مردم به ارمغان می آورد، ممکن بود فرد از ترس متهم شدن به ریاکاری، اموال خود را به دجله فرو ریزد (ابن جوزی، ۱۳۶۸، ص ۲۴۶) یا عارفی چون شبلی برای اثبات بی اعتنایی اش به دنیا لباس گرانبهایش را به آتش بسوزاند (همان، ص ۲۴۹). توصیه های تربیتی نیز گاه نامناسب بوده است: «مرید باید که ملامتی صفت باشد و قلندر سیرت» (نجم رازی، ۱۳۷۱، ص ۲۶۱). این توصیه مرید را به لابلالی گری سوق می دهد.

یکی از مصادیق ظاهرسازی خرقه پوشی و خرقه استکه به ایجاد نحله های مختلف صوفیه نیز منجر می گشت. شیخ برشاگردی که مراحل خاصی را طی کرده بود خرقه می پوشانید و به این ترتیب مشرب آن صوفی بر اساس این که خرقه از دست که بپوشد

تعیین می‌گشت. از آنجا که این شیخ نیز از دست شیخی دیگر خرقه پوشیده بود، سلسله نسب این صوفیان تعیین می‌گشت. صوفیان می‌کوشیدند تا سلسله نسب خود را به اسلاف برسانند. پیامبر (ص)، علی (ع)، جنید، و... سر سلسله صوفیان نامیده می‌شدند. ابن جوزی این سلسله سند را نادرست می‌داند و انتساب خرقه پوشی صوفیان را به متابعت از رفتار پیامبر که بر کودکی خردسال به نام امّ خالد لباس پوشاند، مطرود می‌داند (ابن جوزی، ۱۳۶۸، ص ۱۵۳). در نظام تثبیت یافته شیخوخت، خرقه پوشی آدابی داشت. رنگ خرقه، خرقه درانی و خرقه سوزی، مرقع سازی، وصله دوزی ... از مواردی است که مشایخ به آن توجه خاص داشته‌اند. حتی بر کیفیت وصله دوزی و بخیه کردن فرد توجه مبذول می‌شد «دوختن رقع را ترتیب و راستی شرط است» (هجوی، ۱۳۸۳، ص ۶۷) «درویشی به نزدیک بعضی از مشایخ اندر آمد و رقع‌های را که اندر جامه دوخته بود، خط به پهنا آورده بود. آن شیخ او را مهجور کرد» (همان، ص ۷۱). رنگ خرقه نیز اهمّیت داشته است که نشانی از توجه به ظاهر است که صوفیان، مدّعی بی‌اعتنایی به آن هستند. همچنین در مراسم سماع، خرقه می‌درانیده اند که اسراف و امری مذموم در شرع است:

صوفی چرخ خرقه و شال کبود خویش

تا جایگاه ناف به عمدا فرودرید

(مولوی، ۱۳۵۵، ص ۸۷۹ غ)

ماجرا کم کن کن و باز آ که مرا مردم چشم

خرقه از سر به در آورد و به شکرانه بسوخت

(حافظ، ۱۳۷۹، ص ۱۷)

ابن جوزی توجه به رنگ خرقه را مصداق پوشیدن لباس شهرت می‌داند که از نظر

شرع ناپسند است، و خرقه درانی را از مصادیق تزیین مال می‌داند (ابن جوزی، ۱۳۶۸، ص ۱۵).

نتیجه گیری

مبانی نظری رواج شیوه‌های نادرست تربیتی که به سرسپردگی و انحراف عقیدتی افراد و سوء استفاده افراد نیرنگباز از سادگی برخی ساده دلان منجر گشت، با مفاهیم اصطلاحاتی چون حال، وقت، عشق، پیر، زهد و... گره خورده است. دگرگونگی معنایی و برداشت شخصی و اغلب نادرست از مفهوم اصطلاحات فوق، سالک صادق را به ورطه ای می‌افکند که برای کسب تجربه‌های عرفانی به هر دستاویزی دست یازد و از این رهگذر استبداد مشایخ را نیز گردن نهد. از طرف دیگر راه را برای مشایخ ریاکار و صوفیان ناراست نیز می‌گشود تا به بهانه جستجوی حال، مریدان را سفارش کنند تا برای ایجاد وجد و حصول حال به سماع و پایکوبی غیر شرعی بپردازند. اسقاط تکلیف و گریز از مسئولیت‌های اجتماعی به بهانه ابن الوقتی صورت می‌پذیرفت. بی‌اعتنایی به کسب علم با عنوان زهد انجام می‌گرفت. تعمیم مفهوم عشق الهی به شاهدبازی و نظربازی منجر می‌گشت و همه این امور با تسلیم بی قید و شرط به پیر و ولایت مطلق او امکانپذیر می‌گشت. این مؤلفه‌ها پتانسیل ذاتی برای انحراف را نزد صوفیان فراهم آورده بود.

نادانی بسیاری از نوآموزان، رفتارهای مستبدانه مشایخ با مریدان که با اصول اسلامی مغایرت داشت، همنشینی با صوفی نمایان و توصیه‌های مشایخ به ظاهرسازی‌هایی چون خرقة و رنگ آن و...، نتیجه تعمیم نادرست آن مفاهیم والا بوده است. بن مایه این رفتارهای مستبدانه مشایخ، فراموش کردن کرامت انسانی و ارج نهادن به ارزش‌های خداداد انسان است.

منابع و مأخذ

الف) کتابها

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن جوزی، ابوالفرج، (۱۳۶۸)، تلبیس ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، نشر دانشگاهی.
- ۳- اسماعیل علی، سعید و محمد جواد رضا، (۱۳۸۴)، مکتب‌ها و گرایش‌های تربیت در تمدن اسلامی، ترجمه بهروز رفیعی، تهران، انتشارات سمت.
- ۴- باخرزی، ابوالمفاخر یحیی، (۱۳۵۸)، اوراد الاحباب و فصوص الاداب، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین.
- ۵- تهانوی، محمد اعلی بن علی، (۱۹۶۷م)، کشف اصطلاحات الفنون، مقدمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات مکتب خیام (افست).
- ۶- جرجانی، میرسیدشریف، (۱۳۰۶ق/۱۹۳۸م)، التّعریفات، تصحیح احمد سعد علی، قاهره، المطبعه مصطفى الحلبي.
- ۷- حافظ، شمس الدین محمد، (۱۳۷۹)، دیوان، تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات دوستان.
- ۸- خراز، ابوسعید (بی‌تا) کتاب الصدق، به کوشش اسماعیل بن سودکین، بمبئی (چاپ سنگی).
- ۹- سراج، ابو نصر، (۱۳۸۲)، اللّمع فی التّصوّف، ترجمه مهدی محبتی، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۱۰- سهروردی، ابو حفص عمر، (۱۳۶۷)، عوارف المعارف، ترجمه اسماعیل بن عبدالمؤمن اصفهانی، تصحیح قاسم انصاری، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۱۱- العبادی، قطب الدین ابو المظفر منصور بن اردشیر، (۱۳۴۷)، التّصفیه فی احوال المتصوّفه، (صوفی نامه)، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

- ۱۲- عطّار، فریدالدین، (۱۳۷۰)، تذکره الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، چاپ ششم، تهران، زوار.
- ۱۳- قشیری، ابوالقاسم، (۱۳۸۵)، رساله قشیریه، ترجمه ابوعلی حسن بن عثمان، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر چاپ نهم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- ۱۴- کیانی، محسن، (۱۳۸۰)، تاریخ خانقاه در ایران، چاپ دوم، تهران، انتشارات طهوری.
- ۱۵- مستملی بخاری، ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد، (۱۳۷۳-۱۳۶۳)، شرح التّعرف لمذهب التصوف نورالمیریدین وفضیحه المدّعین، چهار جلد، چاپ دوم، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۱۶- مکی، ابوطالب محمد بن ابی الحسن، (۱۳۱۰)، قوت القلوب فی معامله المحبوب، قاهره، مطبعه میمنیه (افست بیروت: دار صادر)
- ۱۷- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۵۷)، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، (۶ دفتر در یک مجلد)، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۸- -----، (۱۳۵۵)، دیوان شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.
- ۱۹- میهنی، محمد بن منور، (۱۳۷۱)، اسرارالتوحید، تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران، آگاه.
- ۲۰- نجم رازی، ابوبکر بن محمد، (۱۳۷۱)، مرصاد العباد، تصحیح محمد امین ریاحی، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲۱- هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۸۳)، کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی. تهران، سروش.
- ۲۲- یوسف پور، محمد کاظم و پروانه عروج نیا، (۱۳۸۲)، نقدصوفی، [دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، جلد هفتم]، تهران، انتشارات دایره المعارف بزرگ اسلامی.

ب) مقالات

- ۱- اصفهانی، ابومنصور، (۱۳۶۷)، نهج‌الخاص، ترجمه نصرالله پورجوادی، مجله تحقیقات اسلامی، سال سوم، شماره ۱ و ۲، صص ۱۰۵-۱۳۲.
- ۲- شیخ‌الاسلامی، علی و زهرا نظری، (۱۳۸۸)، بررسی اصل ولایت در سه کتاب‌التعرف، کشف‌المحجوب و مصباح‌الهدایه، مجله زبان و ادبیات فارسی.
- ۳- عقداپی، تورج، (۱۳۸۸)، نقد اجتماعی و آسیب‌شناسی تصوف در بوستان سعدی، فصلنامه ادیان و عرفان، شماره ۱۹، صص ۷۳-۵۱.